

امور مؤسسات صنعتی و کشا ورزی و از آنجمله در تنظیم برنامه تولید و برقراری تناسب عادلانه میان سود و دستمزد شرکت عملی و فعال داشته باشد. وظیفه حزب است که طبقه کارگران را در عملی ساختن این خواستهای بحق همه جانبه پشتیبانی کند و در کنار سازماندهی صنفی آنها و کمک برساند. "..... گروه های سیاسی انحصار طلب خواهند کوشید سازمان های صنفی طبقه کارگران را زیر کنترل انحصاری خود در آورند. آنها خواهند کوشید پیش آهنگ انقلابی طبقه کارگران را از طبقه کارگران جدا سازند. این اقدامات همگی در جهت تجزیه و تقسیم و محدود ساختن آزادی سندیکائی طبقه کارگران است و ما باید بکوشیم کارگران را از نفوذ اینگونه گرایشها در صفوفشان بر حذر داریم. این ها هستند رئیس عمده خط مشی حزب که در پلنوم شانزدهم تنظیم شد. با چشم پوشی از ابهام پاره ای عبارات این تصمیمات وضع و عدم صراحت فرمولبندی مربوط به اقدامات مشخص حزب در زمینه سیاسی، بروشنی ملاحظه میگردد که آنکه بر توده وسیع کارگران، اتحاد تنگ با سایر نیروهای دموکراتیک، تشکیل جبهه وسیع خلق بر مبنای برنامه مشترک، نقطه مرکزی خط مشی مصوبه کمیته مرکزی را تشکیل میدهد. این اتحاد وسیع دموکراتیک بنا بر روحیه پلنوم، میبایست هم در راه مبارزه علیه تلاش ها و توطئه های بورژوازی لیبرال در منفرد سازی حزب توده و سایر سازمان ها و هم بمنظور شکست دادن اقدامات "انحصار گران" که مانع بسط و توسعه حقوق و آزادی های دموکراتیک هستند به کار گرفته شود. مقایسه ساده ای بین تصمیمات کمیته مرکزی و خط مشی ای که طی بیش از دو سال اخیر بوسیله رهبری حزبمان اعمال شده نشانگر شکاف ژرفی است که آنها را از یکدیگر جدا میسازد. بر اساس خط مشی ترسیمی بوسیله پلنوم شانزدهم، همکاری حزب ما با "نیروهای تحت رهبری خمینی" در چهار چوب "همکاری همه جانبه با همه نیروهای راستین انقلابی خلق" پیش بینی شده بود و به هدف های معین "تحکیم پیروزی بدست آمده و ریشه دار تر ساختن و بارور تر نمودن و بازگشت ناپذیری هر چه بیشتر آن" محدود بود اما خط مشی ای که رهبری حزب از بدو ورودش به ایران اعمال کرد نه بر همکاری با همه نیروهای انقلابی (و از جمله نیروهای تحت رهبری خمینی) بلکه بر همسوئی سیاسی

جدا افتاده و یکجانبه در مواضع خمینی مبتنی بود و امید داشت که او را در مسیر همکاری با حزب توده به راه بیاورد.

عدم موفقیت این تاکتیک همسوئی در رفتار و روحیه غیرقابل انعطاف خمینی نسبت به حزب توده (که آنرا به علت کمونیست بودن کافر میدانست) هیچگونه تغییری بوجود نیاورد و بجای اینکس رهبری حزب را به انجام وظایف فوری که پلنوم شانزدهم برایش تعیین کرده بود مصمم سازد، یعنی در راه "کوشش در ایجاد جبهه متحد خلق برای عملی ساختن وعده های اجتماعی و اقتصادی خمینی بوسیله دولت گامی بردارد برعکس بیش از پیش در مسیر دنیا لسه روی مطلق از خط مشی سیاسی گروه روحانیون خشک اندیش قشری پیش رفت.

واقعیت ها در برابر چشم ماست و اسناد رسمی حزب (اعلامیه های دفتر سیاسی - نامی که برخلاف قاعده به هیئت اجرائیه داده شد - مباحثه ها و گفتگوهای رفیق کیانوری و نیز مقالات مردم و دنیا، بروشورها و سایر انتشارات حزب) همگی بنحوانکارنا پذیری گواه تداوم و تشدید این سیاست طی بیش از دو سال گذشته است.

از خلال این اسناد به آسانی متوجه میشویم که رهبری حزب توده ایران بجای پیروی از رهنمودگران قدرلنین (در دوتا کتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک) که به موجب آن فشار آوردن از پائین بر دولت موقت انقلاب در همه موارد و وظیفه ماست و با فراموش کردن نقش والای دموکراتیکی که حزب کارگری باید در دگرگونی و بسط دموکراسی بازی کند، سیاست انحصارگرو محدود کننده حقوق و آزادیهای دموکراتیک محافل مذهبی خشک اندیش و قشری را با اطاعت کورکورانه حمایت، تعقیب و تأکید نموده است.

در اینجا بمنظور نشان دادن وسعت و اهمیت دامنه اجرای سیاستی که بوسیله رهبری حزبمان تعقیب شده چند نمونه ذکر میشود:

امتناع از تلاش در راه وحدت با سایر نیروهای مبارز دموکراتیک به منظور مبارزه جهت تشکیل مجلس مؤسسانی که وسیعاً نماینده خلق باشد و تأکید عملی طرح خشک اندیشانه مربوط به کردهائی با اصطلاح "مجلس خبرگان" که حق شرکت در تدوین طرح قانون اساسی را از نمایندگان خلق سلب میکند و این حق را به گروهی اندک از مریدان

خمینی، یعنی خیرگان محدود میسازد. عدم شرکت در اعتراضات سائرسازمان های دموکراتیک علیه مواد غیردموکراتیک طرح قانون اساسی که به همه پرسی گذارده شده بود. حزب توده با دادن رای موافق به طرح قانون اساسی نه تنها صریحا اصل ضددموکراتیک حکومت مذهبی را تحت عنوان "ولایت فقیه" پذیرفت بلکه تمام محدودیت های ناشی از شرط "اسلامی" را نیز که به تمام مواد ملحق میشد و حقوق و آزادی های سیاسی شهروندان را تحت تاثیر میکرفت قبول کرده است.

انصراف عملی از انجام کوشش های جدی بمنظور سائرسازماندهی دموکراتیک توده های زحمتکش و در مرحله اول طبقه کارگر و رضایت و تسلیم به فعالیت سازمان های کوش به فرمان مذهبیان در کارخانه ها و مؤسسات، در حالیکه گروه های ترسکیست و فدائی و غیره در پاره ای از مؤسسات صنعتی شمال و جنوب کشور موفق به ایجاد تشکیلات کارگری تحت رهبری خود شدند. عدم شرکت در فعالیت های سائرسازمان های دموکراتیک انقلابی علیه تضییع حقوق سیاسی، آزادی مطبوعات و بیان و تظاهرات علیه حبس های خودسرانه و غیرقانونی، حمله باندهای مسلح "حزب الهی" که در خدمت خشک اندیشان شیعی هستند، اشغال و غارت مراکز و شعبات احزاب دموکراتیک و کتابسوزی و غیره. قابل توجه است که حتی اشغال مرکز حزب توده در تهران و شعبات آن در استان ها و جلوگیری از انتشار روزنامه مردم (دوبار در عرض یکسال) و غیره فقط موجب اعتراض دفاعی خفیف و طرح مستدعیات قانونی گردید.

تا شد طرح قانون مربوط به شرایط فعالیت علنی احزاب سیاسی که در جهت محدود ساختن آزادی سازمان ها، و تنها مجاز ساختن سازمان های مطیع و سربراه و غیرمخالف و غیرمسلح تنظیم گردید و آنان را به کسب اجازه ویژه "وزارت ارشاد ملی" برای داشتن دفتر ملزم میسازد.

موافقت با طرح قشری "انقلاب فرهنگی"، که اجرای آن با تعطیل و انحلال اجباری محافل و نهادهای سیاسی دانشجویان، مراکز تبلیغاتی فروش کتاب و نشریات و غیره که در جریان انقلاب در دانشگاه ها برپا شده بود، آغاز گردید. در حالیکه سائرسازمان های

سیاسی شدت در برابر چنین اقدام ضددموکراتیک دولت مفاومت میکردند رهبری حزب توده به شاخه دانشجویی خود دستور داد که خود را منحل کند، رهبری حزب این با اصطلاح "انقلاب فرهنگی" و تعطیل دانشگاه را، که به بهانه مبارزه با غربزدگی تعلیمات انجام یافت مورد تصویب و تأیید قرار داد در حالی که بخوبی میدانست که هدف سیاسی قشریون فقط قطع نفوذ اندیشه های مترقی در میان دانشجویان و استادان زیر سرپوش اسلامی کردن آموزش عالی است. دامنه امتیازات بلاعوضی که رهبری حزب ما به حکومت خمینی تفویض کرده است محدود به واقعیت های پیش گفته نمیشود. در تائید این موضوع میتوان نمونه ها و شواهد فراوان دیگری از اقدامات روزمره حزب و بازتاب آنرا در خلال تمام انتشارات حزب ذکر کرد. بدتر از همه بسط اینگونه امتیاز بخشی ها در زمینه آیدئولوژی است. در روزنامه مردم و مجله دنیا، ارگان تئوریک حزب، مقالات و تفسیرهای فراوانی به اثبات همسوئی تعلیمات اسلام و مارکسیسم (که کلمه سوسیالیسم علمی در فرهنگ امروز حزبمان جایز را گرفته است) اختصاص یافته است. بر پایه چنین ملاحظاتی میکوشند از یکسوی سیاست دنبال روی حزب توده از مواضع خمینی، که آنرا "سیاست پشتیبانی یا همکاری صادقانه" نامیده اند، توجیه کنند و از سوی دیگر رفتار خصمانه قشریون را نسبت به حزب توده نرم سازند. نمونه این روش مقاله ب. کیا است که در مجله دنیا، ارگان تئوریک حزبمان (شماره ۳ ژوئن ۱۹۸۵)، تحت عنوان "حزب توده ایران و روحانیون مبارز" منتشر شد و پس از کوشش برای اثبات خصلت انقلابی (اسلام راستین) با تکیه بر مارکس و انگلس و پتروشفسکی و تحلیل چندسوره قرآن و غیره چنین نتیجه میگیرد که "وظیفه حزب توده بعنوان رادیکال ترین و پیگیرترین سازمان سیاسی و مبارز علیه امپریالیسم، و بعنوان نماینده صادق و واقعی منافع کارگران ایران چیزی جز حمایت صادقانه از امام و پیروان واقعی انقلاب ایران بدون رهبر این خط نمی باشد".

دنبال روی، رهبری حزب توده را ناچار به ترک عملی نکته مرکزی تاکتیک پیشنهادی پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی نمود، نکته ای که اتکاء بروسیع ترین توده های کارگران، اتحاد با تمامی

نیروهای دموکراتیک، و ایجا دجبهه، وسیع خلقی برپایه برنامه‌های مشترک را توصیه می‌کرد.

در واقع صرفنظر از موضعگیری‌های کاملاً لفظی مربوط به نقش و اهمیت توده‌های زحمتکشان در پیروزی انقلاب و لزوم اخذ تصمیم بوسیله دولت در جهت منافع آنان، حزب نمیتواند هیچ اقدام جدی را در جهت تجهیز و سازماندهی توده‌ها به قصد در اختیار گرفتن نیروی مادی بمنظور اعمال فشار از پائین بر دولت قشریون، که قدرت سیاسی را در انحصار خود در میاورد، به حساب خود بگذارد. تاکتیک همسوئی و دنباله‌روی که رهبری برگزیده است نقش بسیار بزرگی در پیدایش چنین وضعی داشته است زیرا با درپیش گرفتن چنین تاکتیکی، از هر اقدامی، بویژه در امور که با انحصار طلبی روحانیون در تضاد باشد و با سازماندهی طبقه کارگر و دهقانان در تشکیلات اسلامی برخورد نماید، باید اجتناب کرد.

در مورد گزارش اخیر "دفتر سیاسی"، که بوسیله رفیق کیانوری به گروه‌های اخیر بخشی از اعضای کمیته مرکزی (که بنام پلنوم هفدهم خوانده شده است) عرضه شد، بسیار پرمعنی است. در مورد "فعالیت حزب در زمینه کار توده‌های" در گزارش چنین آمده است: "در این زمینه کار حزب با دشواری‌های گوناگونی، که بخش عمده و تعیین کننده آن ناشی از ویژگی‌های انقلاب ایران است روبرو بوده و هنوز هست، این دشواری‌ها، هم در میدان‌های فعالیت صنفی و سندیکائی کارگران و دهقانان و سایر زحمتکشان و هم در میدان مبارزات برای حقوق زنان و جوانان و دانشجویان بعنوان ترمز اصلی در راه شکل این اقشار زحمتکش و محروم عرض اندام کرده و هنوز هم وجود دارند. بطور کلی ما در این میدان مبارزه با انحصار طلبی و سازمان ستیزی دوگانه از راست و از "چپ" روبرو هستیم".

"از طرف راست با برخورد انحصار طلبانه گروه‌های مذهبی روبرو هستیم که از پشتیبانی نهادهای قدرت دولتی برخوردارند و از هر گونه همکاری در امور صنفی با سایر زحمتکشان که حاضر نیستند این روش انحصار طلبانه آنان را تأیید کنند، امتناع می‌ورزند.... در برابر این انحصار طلبی از سوی راست، ما در همه میدان‌های

فعالیت های توده ای با یک روش نفاق افکنانه، چکرایان، مانند سازمان مجاهدین خلق و بخش های انشعابی از سازمان جریک های فدائی خلق روبرو هستیم که از نوعی دیگر از "انحصارطلبی" پیروی میکنند و تنها در صورتی با وحدت سازمانی یک سازمان توده ای موافقت دارند که رهبری آن در دست آنها باشد و در صورتی که در اقلیت قرار گیرند دست به انشعاب و منفجر کردن آن سازمان می زنند" (۱).

این توضیح در مورد اقدام حزب در جهت اتحاد با سایر نیروهای دموکراتیک نیز صادق است. رهبری حزب با چشم پوشی از توصیه های پلنوم شانزدهم در مورد وحدت عمل، بمنظور آماده سازی زمینه اتحاد با سایر نیروهای دموکراتیک، بجای اتکاء بر نکات مشترک وحدت آفرین و اجتناب از نکات مورد اختلاف در مذاکرات، موضع گیری سکتاریستی کرده و کوشید که سازمان های سیاسی دیگر را آمرانه دعوت کند که بسادگی و مخلصانه به مواضع حزب توده بپیوندند، یعنی پیرو خط امام شوند. در حالیکه سازمان های دموکراتیک دیگر، مانند مجاهدین و فدائیان، که بوسیله پلنوم شانزدهم بمثابه نهادهای انقلابی خلقی شناخته شده اند علیه انحصار قدرت سیاسی بوسیله قشر روحانیون بپا خاسته اند و عدم موافقت و اعتراض خود را علیه تغییر شعبده بازانه "مجلس مؤسسان" به "مجلس خبرگان" اعلام کرده اند و در برابر تجاوز به حقوق و آزادی های سیاسی و غیره شدیداً مبارزه کرده اند. رهبری حزب ما بجای استفاده از هر یک از این خواست های سیاسی بعنوان زمینه مساعدی برای وحدت عمل و اتحاد دموکراتیک، سرزنش ها و حملات خود را علیه این سازمان ها تشدید کرد و آنها را بعزت فعالیت هایشان متهم به خرابکاری و کار شکنی در امر انقلاب میکرد.

در اواخر سال ۱۹۷۹ رفیق کیانوری در پاسخ پرسشی که از او بعمل آمده بود که ملا "بدرستی اظهار داشت که: "ایفای نقش رهبری (در جنبش انقلابی) یا دستیابی به این نقش فقط میتواند در صورت

۱- صفحه ۴۷ اسناد هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، به نقل از ماهنامه "دنیا" فروردین ۱۳۶۰. ما حد در متن فرانسه، روزنامه "مردم شماره" ۲۴ فروردین ۱۳۶۰ ذکر شده است.

شرکت فعالانه در مبارزات خلق بدست آید". (پرسش و پاسخ شماره ۷ و ۸، صفحه ۷).

اما یک سال بعد در مجله "تئوریک دنیا نوشت: "سیاست حزب ما همیشه در عمل بر این پایه استوار بوده است که تقویت و تحکیم بسط انقلاب تنها از طریق تجهیز سیاسی توده‌ها ممکن نیست. باید به موازات تبلیغات و تجهیز سیاسی، از طریق انجام اصلاحات ساختاری بنفع ده‌ها میلیون از توده‌های زحمتکش موفق به‌گردد هم آوردن هر چه بیشتر و با زهم محکم‌تر این ده‌ها میلیون به‌دوران انقلاب جمهوری اسلامی شده و بدینوسیله نقشه‌های توطئه‌آمیز ضد انقلاب را، گسسته می‌خواهد از محرومیت‌ها علیه نظم جمهوری اسلامی ایران بهره‌برد، دچار شکست سازد".

این بیانیه درباره سیاست حزب ابهامی را که در ذهن رهبری حزب در دو وضع متفاوت در انقلاب دموکراتیک وجود دارد به روشنی نشان می‌دهد: یعنی حالتی که طبقه کارگر و حزبش در کنار سایر نیروهای دموکراتیک و متحد در قدرت انقلابی شرکت دارد (حکومت انقلابی اتحاد ضد امپریالیستی) و حالتی که گروهی با خصلت غیر پرولتاری و با کنار گذاشتن طبقه کارگر اعمال قدرت می‌کند (خواه در اتحاد با سایر نیروها خواه بیرون از هر نوع اتحاد). حزب طبقه کارگر، بر اساس سیاست لنینی، در حالت اول با اتکاء بر تجهیز توده‌های زحمتکش فشار "از پائین" و مبارزه از بالا را توأم می‌سازد و تا سر حد امکان حکومت انقلابی را به انجام "اصلاحات ساختاری" بنفع توده‌های زحمتکش مجبور می‌سازد و حال آنکه در مورد دوم فقط می‌تواند وسیله فشار توده‌ها را بکاربرد زیرا وسیله مبارزه "از بالا" را در اختیار ندارد.

همانند انکاشتن بی‌مآخذ دولت روحانیون فعلی ایران با حکومت انقلابی ای که حزب توده در آن باید شرکت می‌جست و توهم چنیین مشارکتی از طریق پذیرش بی‌چون و چرای موضع‌گیری‌های قشریون شیعه، بنظر من شالوده‌آسای خط مشی نادرستی است که رهبری حزب بکار گرفته است.

در غیر این صورت درک این مسئله لااقل بسیار دشوار خواهد بود که چگونه حزب میتواند "از طریق اصلاحات ساختاری" به‌گردد هم آوردن

هرچه بیشتر و با زهم محکمتر توده‌های ده‌ها میلیونی بدوران انقلاب موفق شود. از آنهم دشوارتر درک این مطلب است که حزب چرا باید با داشتن چنین امکاناتی در امر تجهیز و تشکل توده‌ها اینهمه بکوشد تا توده‌ها را به دور دولتی گرد آورد که به هیچ وجه و به هیچ قیمت نمیخواهد کوچکترین ذره‌ای از قدرت را با او تقسیم کند.

اساس چنین سیاست خیال‌پرورانه‌ای بوسیله خود رفیق کیانوری صریحاً بیان شده است، به خصوص آنجا که میگوید: "خصلت اساسی خط امام که در سرلوحه آنها خصلت خلقی یعنی دفاع از محرومان (مستضعفین) و پابرهنگان و تحقق حقوقشان و همچنین مبارزه علیه امپریالیسم بمنظور بدست آوردن استقلال سیاسی و اقتصادی و نظامی است نکات مشترک فراوان و مهمی با اصول مندرج در برنامه ما دارد. و انگهی خط و سیاست مزبور دارای همان محتوای انقلاب ملی - دموکراتیک ایران میباشد" (۱).

خالا که حاکمیت سیاسی و دولتی در دست مائست، همین برنامه (برنامه اصلاحات ساختاری) را پیشنهاد میکنیم و در راه اجرای هرچه بیشتر محتوای آن میکوشیم. سرعت پیشرفت در این مسیر و عمق عمل آن بستگی دارد به نیروهای موجود و آن نیروهایی که بطور مؤثر در رهبری (در حکومت) هستند. اگر ما بتوانیم این نیروها را در مبارزه برای محدود کردن سرمایه‌داری با کار پیگیری سیاست در ستان به سوی رادیکالیسم سوق دهیم به سرعت و عمق این تحول افزوده خواهد شد. اینست اساس سیاست ما" (۲) و درست همین همانند انکاشتن هدف‌های انقلاب ۱۹۷۹ با هدف‌های رژیم روحانیون، که با استفاده از اوضاع مساعدتوانست قدرت اجرائی خود را تحمیل کند، اشتباه اساسی مشی سیاسی ای است که بوسیله رهبری حزب توده به مرحله اجرا درآمد.

با اینکه جنبش انقلابی ۷۹ - ۱۹۷۸ (که اکثریت مطلق خلق ایران در پیروزی آن سهیمند) بدون تردید هم از لحاظ جوهر و هم از نظر

۱- متن اصلی این قطعه بدست نیامد.

۲- صفحه ۲۱ پرسش و پاسخ، شماره ۸، در متن ماخذ اصلی پرسش و

پاسخ شماره ۷ - ۹ صفحه ۳۱ ذکر شده.

هدف‌هایش انقلابی ضد امپریالیستی و دموکراتیک است مع‌هذا نمی‌توانیم عین همین مطلب را در مورد حکومت روحانیون اظهارنمائیم زیرا این حکومت مدعی است که نهضت بیکران خلق فقط و فقط دستاورد روحانیت شیعه است. حکومت اسلامی فقط در مواردی می‌تواند دموکراتیک و ضد امپریالیستی باشد که خواست‌های خلق با هدف‌های مذهبی او تطبیق و بتواند به تحقق آنها کمک کند. بنابراین این برداشت خمینی و پیروانش از امپریالیسم و دموکراسی با برداشت برنامه حزب که بر مبنای تمایلات واقعی خلق ایران پایه‌گذاری شده کاملاً تفاوت دارد.

بنظر خمینی و پیروانش، اتحاد شوروی نیز مانند ایالات متحده، آمریکا، دارای همان مقاصد "امپریالیستی" است. اصطلاحاتی مانند "امپریالیسم شرق و غرب"، "ابر قدرت‌های شرق و غرب" و شعار "نه شرقی نه غربی" و مانند اینها که خمینی و رهبران دولتی در بیانات رسمی بر زبان می‌آورند و بصورت مختلف در رادیو و تلویزیون تکرار می‌شود نشان می‌دهد که بنظر طرفداران خمینی سوسیالیسم به همان اندازه "امپریالیست" است که سرمایه‌داری انحصاری و مالی، و قدرت سلطه‌جویی است که با محروم ساختن خلق‌ها از استقلال سیاسی و اقتصادی‌شان ثروت‌های مادی و انسانی را تاراج می‌کند. وانگهی رفتار خمینی و پیروانش نسبت به انقلاب افغان به وضوح نشان می‌دهد که از نظر آنان افغانستان در زیر تسلط روحانیون مرتجع و ایسته‌ها امپریالیست‌ها بزرگ جمهوری دموکراتیک مستقل که مورد حمایت اتحاد شوروی باشد، رجحان دارد.

با این ترتیب این امپریالیسم بصورت واقعی خود نیست که بعنوان دشمن استقلال خلق‌ها و دموکراسی باید مورد حمله قرار گیرد بلکه برعکس، این استقلال و دموکراسی است که باید به نفع قشری گری مذهبی قربانی شود.

خمینی و پیروانش مارکسیسم و کمونیسم را به مثابه "الحاد بزرگی تلقی می‌کنند که مسلمانان باید علیه آن پیکار آشتی ناپذیری را بیادارند، و این مطلب بخودی خود نشانگر آن است که در نظر آنان علامت تساوی‌ای که در شعار "نه شرقی نه غربی" انعکاس پیدا می‌کند فقط وسیله‌ایست برای پنهان داشتن دشمنی عمیقشان نسبت به

اتحادشوروی و مجموع کشورهای سوسیالیستی.

بیهوده نبود که در روز ۱۵ نوامبر ۱۹۷۹، در حالیکه ۶۲ آمریکایی در تهران به کروگان گرفته شده بودند، جودی پاول، سخنگوی کاخ سفید در زمان کارتر، رسماً اعلام داشت که "برژینسکی قشری—ون مسلمان را به منزلهٔ سدی در برابر کمونیسم تلقی میکند".

از سوی دیگر قرائنی نظیر انتخاب ابراهیم یزدی، مصطفی چمران و صادق قطب زاده، عوامل شناخته شدهٔ وابسته به آمریکا، برای پست های مختلف وزارتی و اداری مهم، یا قراردادن بهشتی (که اسناد سفارت آمریکا در تهران رابطهٔ او را با آمریکا و انگلستان نشان داد) در رأس قوه قضائی و حزب جمهوری اسلامی، و سرانجام افزایش منظم واردات از انگلستان طی دو سال گذشته و موافقت نامه های حاصله با انحصارات بریتیش پترولیوم، شل و تالیوت و نظایر آن بخوبی نشان میدهند که هیاهوهای تبلیغاتی مبارزه ضد امپریالیستی رهبران اسلامی را تا چه حد میتوان جدی گرفت.

و اما در مورد ادعای آزادیخواهی خمینی و روحانیت حاکم هوادار او، هیچ چیز گویا تر از توجه به اصول اساسی حکومت اسلامی نیست که از ۱۷ سال پیش بوسیلهٔ خمینی اعلام شده و در قانون اساسی مصوبهٔ ۳ دسامبر ۱۹۷۹ نیز بسط یافته است و من قبلاً در آغاز این نامه ضمن بحث دربارهٔ "ولایت فقیه" به آن و محدودیت های جدی که با قید شرط "اسلامی" در دنبال هر یک از مواد قانون بوجود آمده اشاره کردم. باین ترتیب کلیهٔ آزادی های فردی، تمام حقوق سیاسی و همهٔ امور اجرایی واحدهای دولتی مشروط به این شرط قبلی میگرددند که با موازین اسلامی کاملاً سازگار باشند.

با استناد به همین قوانین است که دست ها را قطع میکنند، افراد را مثله میکنند، زنان را سنگسار میکنند، انسان ها را در ملا عام شلاق میزنند و به دار میکشند، مردم را خودسرانه زندانی میکنند و در زندان ها بدترین شکنجه ها را اعمال میکنند و بسیاری کارهای دیگر. ضمناً بر اساس همین قوانین باشگاه های احزاب دموکراتیک را اشغال میکنند، روزنامه های آنها را توقیف مینمایند و تظاهرات توده ای علیه این خشونت ها را نیز در خون غرقه میسازند. حوادثی که در آغاز ژوئن ۱۹۸۱ (۳۰ خرداد ۱۳۶۰) روی داد، حوادثی

که هنوز در زمان تحریر این سطور نیز ادامه دارد، بخوبی نشان می دهد که آزادی اسلامی که خمینی و هواداران آن همه تبلیغ میکردند در چه مسیری هدایت میشود.

توقیف خودسرانه مطبوعات مخالف، ممنوعیت کلیه تظاهرات توده‌ای اعتراض آمیز و بویژه توقیف بی پایه روزنامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده (علیرغم اینکه تا آخرین لحظه صد درصد از رژیم جانبداری میکرد) و به دنبال آن اعلامیه‌های اتهام آمیز مبنی بر "توطئه خرنده" حزب و مانند اینها دیگر جای هیچگونه تردیدی باقی نمیگذارد که گروه روحانی قشری که با حرکتی شتاب آمیز به سوی تحکیم قدرت استبداد دینی می‌رود در واقع جز دیکتاتوری قشرهای بسیار عقب مانده خورده بورژوازی روستائی و بورژوازی تجاری چیز دیگری نیست.

با این ترتیب نوعی دیکتاتوری روحانی، تاریک اندیش و اساساً ضد کمونیست و ضد شوروی زیر پوشش عوام فریبانه مذهبی بر مسند قدرتی نشسته است که حقا "متعلق به نیروهای انقلابی ضد امپریالیست و دموکراتیک، یعنی خلق ایران میباشد.

در پرتو وقایع سیاسی دو ساله گذشته و آنچه که هم اکنون در ایران میگذرد حداقل آنچه که میشود بر زبان آورد اینست که وقایع مزبور هرگز در جهت تأیید حقانیت جهت گیری سیاسی دستگاه رهبری حزب نبوده است. واقعیات نه تنها نشان دادند که سیاست، همسوئی حزب برای نیل به اهداف مورد نظر کیفیتی توهم آمیز داشته بلکه تعقیب لجوجانه این خط مشی برای حزب وضعی بوجود آورده که به انزوای کامل در صحنه سیاست کاملاً نزدیک است.

حزب توده با سیاست پشتیبانی بی قید و شرط و یکجانبه خود نتوانسته حتی ذره‌ای اعتماد، حسن نیت و تفاهم محافل قشری رهبری را جلب نماید حال آنکه بزعم او اینها نمایندگان واقعی ملت انقلابی به حساب می‌آیند. اجرای منظم این خط مشی کار را به آنجا کشانیده که حزب طبقه کارگر در واقع یدک کش سیاست عقب مانده مذهبی ها شده و فعالیت های توده‌ای آن وبخصوص کار در میان کارگران محدود به فعالیت های صنفی گردیده است.

نتیجه مستقیم این سیاست دنباله روی، ترک تقریباً کامل

مبارزه برای آزادی ها و حقوق دموکراتیک ، و آنهم به این بهانه بوده است که مبارزه در راه دموکراسی احتمالاً "به مبارزه" ضد امپریالیستی صدمه زده و آب به آسیاب ضد انقلاب و پرورژوازی لیبرال خواهد ریخت .

با آنکه به همین مواضع اپورتونیستی و غفلت از آموزش عمیق لنین، که بر پایه آن "پرولتاریا هرگاه مبارزه ای عمومی، منظم و انقلابی برای دموکراسی را دنبال نکند نمیتواند آماده پیروزی بر پرورژوازی شود" دستگاه رهبری حزب توده عملاً "طبقه" کارگر ایران را بِنفع محافظ مذهبی رها کرده و آنها را حتی کارگران را در سندیکا های مطیع خود و در حزب قشری "جمهوری اسلامی" متشکل ساخته اند .

دستگاه رهبری حزب با پذیرش روز افزون بیوغ اطاعت از دارودسته روحانیون قشری نه تنها به جدا سازی خود از جنبش اعتراضی علیه تجا و زبده حقوق و آزادی های سیاسی رضایت داد بلکه هم آواز با روحانیون حمله ای عمومی علیه نهضت دموکراتیک ، علیه تمامی سازمان ها و شخصیت های سیاسی مخالف روحانیون انحصار طلب به راه انداخت .

با این ترتیب بود که حزب توده در افکار عمومی مردم شهرت غم انگیز زانده ارتجاع مذهبی را برای خود بوجود آورد و بصورت سازمانی در آمد که برای جلب نظر ملاهای در قدرت حتی به ترک مواضع راه گشایانه خود نیز تن در داده و کوشش میکند اعمال و تصمیمات ضد دموکراتیک دارودسته روحانیون را توجیه کند و خود را در هیئت "مأمور راهنما" Agent indicateur علیه آزادیخواهان مبارز جلوه گر سازد . عنوان "آیت الله" ، که از مدت ها پیش از طرف مردم بصورتی ریشخند آمیز به رفیق کیا نوری داده شده عمق نفرت افکار عمومی را نسبت به سیاست اجرائی دستگاه رهبری حزب بخوبی آشکار میسازد .

در این اوضاع و احوال، شگفت آور نیست که خط مشی و رهنمون پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی درباره اتحاد با نیروهای انقلابی دموکراتیک در عمل تغییر کرده و جایش را دشمنی هر چه بیشتر و ژرف تر بین حزب ما و سایر سازمان های وطن دوست و دموکراته

مانند مجاهدین خلق، حزب دموکرات کردستان، هوداران مصدق (جبهه ملی) و دیگران گرفته است.

بدینسان انحراف به راست درسیاستی که بوسیله رهبری حزب در رابطه با قدرت مذهبی های قشری اعمال شد عملاً "به انحراف به چپ" و سکتاریسم در رابطه با سایر نیروهای انقلابی و دموکراتیک منجر شد. بطوریکه حاصل این وضع انزوای تقریباً کامل حزب توده در عرصه سیاسی گردید، و در نتیجه بدون اینکه کمترین موفقیتی در جلب "عنایت" روحانیون حاکم بدست آورد شالوده های اتحاد با سایر سازمان های دموکراتیک را ویران ساخت.

رهبری حزب گاه چنین استدلال میکند که این خط مشی او میتواند موجب حفظ فعالیت قانونی حزب گردد و حال آنکه وقتی دفتر مرکزی حزب بوسیله "پاسداران" اشغال شده و مراکز و دفاتر آن در شهرستان ها پیوسته تاراج و ویران میشوند و انتشارات حزب به آتش کشیده شده و ضبط میگرددند و بالاخره انتشار روزنامه مردم رسماً برای سومین بار در ژوئن ۱۹۸۱ (خرداد ۱۳۶۰) ممنوع می گردد، استدلال مزبور خود بخود اعتبار خویش را از دست میدهد.

رفقای عزیز!

تغییر تدریجی دولت موقت انقلاب و تبدیل آن به قدرتی که منحصرآبوسیله ملایان قشری شیعه اعمال میشود خصلت دموکراتیک قدرت انقلابی را بعنوان "ارگان قیام پیروز مند خلق" بکلی تباه ساخته است.

پایگاه محدودی که قدرت حاکمه (که به کمک چماق وزیر سرپوش تکفیر، تمام سازمان های سیاسی دموکراتیک را از عرصه همکاری بیرون کرده است) بر آن تکیه دارد، حوزه تحقق آمال توده ای را در معنای استقلال ملی، دموکراسی و پیشرفت و در جهت انجام هدفهای عمده انقلاب دموکراتیک ۱۹۷۹، به نحو روزافزونی تنگتر میسازد. بنظر من در این اوضاع و احوال وظیفه فوری حزب طبقه کارگر فقط اینست که با تمام توان خود به گسترش پایگاه قدرت انقلابی بمنظور سد کردن راه ضدانقلاب، انجام هر چه سریعتر وظایف انقلاب دموکراتیک، و آماده ساختن گذار انقلاب به مرحله بالاتر اقدام

کند.

بنابراین از طریق پیروی و حمایت بدون قید و شرط از قدرت مذهبی نمیتوان به گسترش پایگاه دولت انحصارگر کنونی رسید. برای رسیدن به این هدفه برعکس، میبایست با اتحاد با سایر نیروهای دموکراتیک علیه این انحصار قدرت و علیه تخریب قدرت انقلابی به وسیله دارودسته روحانیون خشک اندیش مبارزه کرد.

دولت کنونی ایران درگیر جنگ فرسایشی با عراق است، جنگی که به کشور خسارات و تلفات انسانی و مادی بزرگی را تحمیل کرده است و اوضاع اقتصادی را هرچه بیشتر به خرابی میکشد، از سوی دیگر با رفتارهای غیردموکراتیک و با موضعگیریهای دگماتیستیک کشور را به آستانه جنگی داخلی کشانده است و با جدال های درونی گروه های رهبری و مصالحه ناپذیری آنان در برابر خواست های دموکراتیک نیروهای مترقی و میهن پرست جنگ داخلی مزبور را بیش از پیش غیرقابل اجتناب ساخته است.

این وضع، که قدرت روحانیت را تضعیف میکند و راه استفاده هر چه بیشتر از روش های دیکتاتوری و فاشیستی و ضد کمونیستی و شوروی ستیزی سوق میدهد (از این نظر مشابهت هایی با خون وی بینیم (۱) چینی دارند).

روشن است که اگر این وضع زمان درازی طول بکشد فقط به هدف های امپریالیستی و ضدانقلابی خدمت خواهد کرد. در این شرایط، اتحاد تمامی نیروهای دموکراتیک و میهن دوست و تشکیل هر چه سریعتر یک جبهه وسیع دموکراتیک قادر به تجهیز توده های خلق بمنظور دفاع از "جمهوری دموکراتیک" و برای مبارزه علیه انحصارگری قدرت روحانیت قشری ضروری است که اجرای فشار لازم از پائین به منظور گسترش پایگاه محدود دولت فعلی را از طریق به قدرت نشان دادن حکومتی انقلابی، که رهبری آن در دست جبهه دموکراتیک باشد، عملی سازد. البته جریان اسلامی مترقی لزوماً در داخل همین جمع جای خود را اشغال خواهد کرد.

وظایف فوری این دولت و جبهه وسیع دموکراتیک عبارت خواهد

بوداز: نابودی قطعی ضدانقلاب، شروع فوری مذاکره بمنظور انعقاد صلح شرافتمندانه با عراق، تضمین اعمال واقعی حقوق و آزادی های دموکراتیک برای همه با استثنای نیروهای ضدانقلابی طرفدار امپریالیسم و مرتجع، تأمین حقوق ملی خودمختاری برای ملیت ها و اقوام مختلفی که در سرزمین ایران زندگی میکنند و پایان دادن به جنگ و برادرکشی علیه کردها، ایجاد روابط برادرانه و حسن همجواری با همسایه های ایران بویژه با افغانستان و کشورهای عرب و اتحاد شوروی، اجرای اصلاحات ارضی اساسی بسود دهقانان تنگدست و انجام اصلاحات اجتماعی مترقی برپایه گسترش بخش دولتی، و صنعتی کردن فرارونده در جهت استقلال اقتصادی کشور و بهبود شرایط زندگی توده های زحمتکش.

مسئله مهمی که در این شرایط در برابر حزب ماقرار در دستگیری سیاست دنباله روی - سیاستی که تا کنون موجب شکست فاحش ما شده - و روی آوردن به خط مشی اتحاد نزدیک با سایر نیروهای دموکراتیک و بویژه با سازمان مجاهدین و حزب دموکرات کردستان و گروه بندی فدائیان است.

در حال حاضر روی آوردن حزب به چنین تلاشی بسیار دشوار شده و سیاست دنباله روی و موضع گیری های آن در مورد بی اعتنائی به مردم دفاع آزادی های دموکراتیک (علیرغم پاره ای اصلاحات که اجباراً در خط مشی فوق طی آخرین جلسه کمیته مرکزی و همراه با انتقادی ملایم از سیاست انحصار طلبی و روحانیت بعمل آمد) کار را بجائی رسانیده که حزب در مجموع از سوی سایر سازمان های مترقی، ملی و دموکراتیک کاملاً محکوم شده است.

از طرف دیگر، رهبری حزب با چنان سختی و لجاجتی در راه همسوئی با سیاست دارودسته روحانیت قشری گام برداشته است که تغییر سیاست مزبور بسیار دشوار گردیده است زیرا این خط مشی نه تنها از طرف افکار عمومی دموکراتیک بلکه توسط حزب قشری "جمهوری اسلامی" و حتی خود رهبران مذهبی نیز به فرصت طلبی تعبیر شده است. از یکسوی اعتمادی افکار عمومی دموکراتیک و از سوی دیگر خیال پردازی و توهمی را که بین اعضای حزبمان در مورد پی-آیندهای نیکوی این سیاست رواج داده اند چنان موانعی در برابر

رهبری فعلی ایجاد کرده که نمیتواند با امید به موفقیت در راه
تغییر این خط مشی گام بردارد.
درچنین شرایطی قطعی بنظر میرسد که تغییر سیاست حزب در جهت
اتحاد با سایر نیروهای دموکراتیک نمیتواند از طریق رهبری موجود،
که در سیاست دنبال روی غرقه شده و تمام پل ها را پشت سر خود خراب
کرده است موفقیتی به همراه داشته باشد.

بنظر من جستجوی وسیله‌ای برای بیرون بردن حزب توده از این
بن بست و کمک به رفع موانع و مشکلاتی که این سیاست نادرست و
توهم آفرین در برابر حزب ایجاد کرده است، و مبارزه برای اینکه
حزب بتواند به شایسته‌ترین وجه ممکن جای مناسب خود را در مجموعه
جنبش انقلابی با زیا بدحق و وظیفه هر کمونیست ایرانی است.

رفقای عزیز!

خیال میکنم با ارسال این نامه توصیه بزرگی را که رفیق برژنف
در اثرا جلب توجه خود، "زمین کوچک"، نوشته بکار بسته‌ام،
او گفته است: "خوشبخت آن رجل سیاسی و سعادتمندان دولتمردی
که بتوانند همیشه آنچه را که می‌پندارند یا دید به آن عمل کرد بر زبان
رانند و برای دست یافتن به آن چه که عمیقاً به آن باور دارند بکوشد"،
با عرض معذرت از اطناب این گزارش، خواهش میکنم برادران نه
ترین احساسات مرا بپذیرید.

ایرج اسکندری

نوزدهم اسفند ۱۳۶۳

دهم مارس ۱۹۸۵

به اعضا کمیته مرکزی حزب توده ایران

رفقای گرامی!

اینک بیش از دو سال از آخرین نشست اعضا کمیته مرکزی خسارچ از ایران میگذرد (دسامبر ۱۹۸۲). این نشست که بدنبال یورش همه جانبه و ناجوانمردانه حاکمیت جمهوری اسلامی علیه حزب توده ایران برگزار میشد، بجای جلسه وحدت و تفاهم، یک جلسه تعمق و بررسی و پندگیری از آنچه که بر سر ما و انقلاب ایران گذشت بجای راه اندیشی و چاره جوئی بنیادی وریشه‌ای، بجای جلسه مقدماتی برای تدارک یک پلنوم بزرگ با شرکت وسیع کادرها متأسفانه از سوی گردانندگان آن، با اصرار و یک دندگی و با استفاده از ماشین رای‌یکه با زیرپا گذاشتن خشن تصمیمات پلنوم ۱۷م سرهم بندی کردند و به جلسه تحمیل نمودند، به یک نشست فرمایشی و سفارشی مبدل شد.

متأسفانه باید خاطر نشان کنیم که رفیق خاوری از عنوان مسئولیت "کمیته برون مرزی" و امکانات آن و به مثابه تنها عضوی باقیمانده هیئت سیاسی منتخب پلنوم ۱۷م، نهایت سوءاستفاده را از موقعیت حزبی خود و از اعتباریکه بخاطر ۱۵ سال زندان بدست آورده بود، برای پیاده کردن یک جریان ناسالم بکار بست. رفقا همگی شاهد آگاه این تراژدی بودند و مسلماً

ناظرنگران پیامدهای آن در این دو سال هم میباشند. ما اینک صرفاً "برای تفهیم آنچه که قصد داریم در این نامه مطرح سازیم و نشان دادن گوشه‌هایی از شیوه کار توطئه‌گرانه عده‌ای، بعضی از جریان‌ات برجسته و نمونه‌وار و آموزنده این گردهمایی را اجمالاً در خاطرتان زنده کنیم :

۱ - موضوع رفیق صفری .

واقعیت اینست که رفیق صفری بنا بر تصمیم متفق هیئت سیاسی در ایران و تاءئید پلنوم ۱۷ ام از کمیته مرکزی کنار گذاشته شده است. چگونگی بحثهای هیئت سیاسی را قاعدتاً "میبایستی رفیق خاوری که خود راء‌ی به اخراج ایشان داده بود توضیح بدهد. اما تاءئید ضمنی پلنوم وسیع ۱۷ ام از تصمیم متفق هیئت سیاسی بر پایه گزارشی بود که دبیر اول حزب در جلسه و در حضور اعضاء هیئت سیاسی (از جمله خاوری) ارائه داد. چکیده گزارش دبیر اول این بود که "رفیق صفری بعنوان معالجه از کشور خارج شده ولی به عذر اختلاف نظر با رهبری از مراجعت به ایران، و حضور در صحنه مبارزه علیرغم درخواست مکرر هیئت سیاسی، خودداری نموده است".

از آنجائیکه از ما درباره ماهیت و سلامت این تصمیم سؤال می‌شود، صادقانه پاسخ میدهم که بدون شک در اخراج رفیق صفری از کمیته مرکزی طبق معمول گذشته، خلافاً کاری وجود داشته است. مسلماً "پیشداوریها و بگومگوهای سنتی بین کیانوری و دارودسته" دانشیان در این تصمیم بی تاءثیر نبوده است. تردیدی نیست که موضوع اخراج صفری و ضرورت تجدیدنظر درباره آن، در صورت تمایل و درخواست او و یا تقاضای سایر اعضاء کمیته مرکزی قابل طرح و بررسی بود. اما همه اینها راه و روش حزبی داشت. مثلاً "انتخاب کمیسیونی از سوی پلنوم و یا احواله رسیدگی آن به رهبری جدید و امثالهم، تا پیشنهاد مشخصی به پلنوم آینده حزب ارائه بدهند.

اما رفاظاً "بی حوصله بودند و" عجله داشتند و لذا دست بیک سلسله اعمال خلاف حزبی و غیر قانونی زدند که اعتراض ما قبل از همه باین اعمال و نقض قانونیت حزبی است که ذیلاً مواردی را

ذکر میکنیم :

رفیق خاوری که در هر دوی این جریان حضور و شرکت داشته است هم راءى با دیگر اعضای هیئت سیاسی وهم نظربا پلنوم وسیع ۱۷ ام بوده است ، بلافاصله بعد از یورش به حزب و خصوصا "پس از اولین مصاحبه های تلویزیونی رهبری حزب ، وقتی که دیگر آشکار می شود که کیانوریها از صحنه خارج شده اند، "ناگهان" ب فکر اعاده حیثیت رفیق صفری می افتد. در حالیکه اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی دور و بر او را گرفته بودند، همه رایس میزند و حتی "کمیته برون مرزی" را که با ورود رفقا با یک امیر خسروی و فرهاد فرجاد تقویت هم شده بود، برای آنکه مزاحم اجرای نقشه های نباشد که در خارج از کا درقانونی حزب توده، ایران طراحی شده بود منحل میسازد و دست در دست رفیق صفری به تدارک "پلنوم ۱۸" می پردازد.

عجیب تر آنکه تدارک کنندگان "پلنوم ۱۸" (از جمله خود رفیق صفری)، با اعتماد و اطمینان مطلق به آراء ماشینى گروه فرقوىها ، آنچنان از نتیجه سناریوی تنظیمی خود مطمئن بودند که رفیق صفری را که بهر حال عضو کمیته مرکزی نبود به "پلنوم ۱۸" دعوت نمودند و از همان آغاز در بحثها شرکت دادند و مضافا " با استفاده از تضادهای داخلی کمیته مرکزی، ضمن ابقاء او در کمیته مرکزی حتی اداره عملی جلسه را با و سپردند و بالاخره هم به دبیردومی "انتخاب" نمودند. از جمله بعلت همیمن تجاوزات و بی اعتنائی ها به تصمیمات پلنوم ۱۷ ام بود که نه در گزارش و نه در قطعنامه ها کوچکترین اشاره ای به پلنوم وسیع ۱۷ ام که اولین بار پس از چندین ده سال اخیر در ایران تشکیل گردیده بودند نشده است .

رفقا حتما "توضیحات رفیق ف . ع. را بخاطر دارند که چگونه رفیق خاوری کمیسیون رسیدگی به جریان اخراج صفری را ، از آنجهت که گزارش آن نقشه پیوستن مجدد صفری را به کمیته مرکزی مشکل میساخته است ، منحل میسازد و کمیسیون جدیدی، این بار با شرکت خودش بوجود میاورد تا گزارش مطلوب و مورد پسندی را تهیه نماید. دستکاریها و تحریفات گزارش دوم در مقایسه با

جمع بندی‌های گزارش اول از توضیحات رفیق ع. کاملاً آشکار می‌شد.

صرفنظر از خلافت‌کاری و تقلب فوق‌الذکر، اساساً "مسئله" رسیدگی به کیفیت وصحت و سقم تصمیماتی که هیئت سیاسی ایران و پلنوم وسیع ۱۷ ام گرفته‌اند، از وظایف و حقوق کمیته مرکزی است و ضرورت و چگونگی تجدیدنظر در اینگونه تصمیمات هم باید در جلسه کمیته مرکزی و پلنومهای آن مشخص شود. معلوم نیست چه مناسبت رفیق خاوری خود را جانشین کمیته مرکزی کرده است. با در نظر گرفتن روحیه و خصلت محتاطانه و محافظه کارانه رفیق خاوری، هنوز این معما کاملاً حل نشده است که ایشان بچه مناسبت و محرکه و با الهام از چی و از کجا چنین جسارتی پیدا کرده و دست به چنین کارهای گستاخانه و خلافی زده است؟؟.

با این ترتیبات، جلسه کمیته مرکزی از همان آغاز با تنش آغاز شد. احساس همگان آن بود که عده‌ای و در رأس آنها صفری، فروغیان و خاوری، همراه با گروه فرقی بصورت تن واحدی (زیر فرماندهی رفیق لاهرودی) قصد دارند به ترتیبی شده، و با هر دوز و کلکی، رهبری سیاسی حزب را بدست بگیرند.

۲ - مسئله اعضا کمیته مرکزی که پس از انقلاب با ایران مراجعت نکردند.

متأسفانه در همان ردیف مسئله رفیق صفری، اما بشکل دیگری موضوع تعدادی از رفقای کمیته مرکزی که بعد از انقلاب به ایران مراجعت نکردند مطرح بود.

همانطوریکه بخاطر دارید، برخی از اعضای کمیته مرکزی حاضر در پلنوم ۱۷ ام و بویژه کادرهای جوانی که در همان پلنوم برگماری شده بودند و عمدتاً " نمایندگان سازمان ایالتی آذربایجان هم بودند، شهادت دادند که پس از انجام برگماریها در پلنوم ۱۷ ام، دبیر اول حزب لیست کامل رفقای را که اعضا اصلی و مشاور کمیته مرکزی هستند قرائت نمود. و پس از اضافه نمودن اضافه برای افراد، رفقا اسکندری، رادمنش، نوروزی، ندیم و آشوت که بعلت بیماری و یا با اجازه هیئت سیاسی در خارج از کشورند، آنها هم در ترکیب کمیته مرکزی هستند. حتی درباره

رفیق ندیم که از عضو مشاور به عضو اصلی برگمارده شده بود، تصریح شد که تماما " نشانگران بود که موردی بدون علت از قلم نیافتاده است .

ما از بحثها و اظهارنظرهای موافق و مخالفی که صورت گرفت ، خودداری میکنیم و فقط به ذکر موردی که مربوط به یکی از اعضاء فعلی هیئت سیاسی میشود بسنده میکنیم .

رفقا بخاطر دارند که یکی از شرکت کنندگان پلنوم از قول رفیق ابراهیمی شهادت داد که ایشان بعد از مراجعت از شوروی، که بقصد اقناع رهبران سازمان فرقه برای انتقال عدهای بایران به آذربایجان شوروی مسافرت کرده بود، در تبریز و در حضور رفقا صفری، جودت و بابک اظهار نمود که "دیگر از آمدن رفقای فرقه قطع امید کرده است، زیرا پیش از همه به لاهرودی امیدوار بود که مکرر قول آمدن داده بود و یکبار هم تا برلین آمد اما دوباره به باکو مراجعت نمود". این مطلب آنچنان صحت داشت که نسه صفری و نه لاهرودی قدرت تکذیب و حتی تفسیر آنرا داشتند و لذا با سکوت از آن گذشتند، رفیق فروغیان هم که قبل از این شهادت لافزده بود که اگر به رفیقی گفته باشند که بایران بیاید و او خودداری کرده باشد، تنها در کمیته مرکزی جایی ندارد بلکه حتی از حزب هم باید اخراج شود، دیگر دنبال حرف خود را نگرفت و سکوت عارفانه کرد.

طبیعی است که اگر گردانندگان "پلنوم ۱۸" میخواستند قانونیت جلسه را رعایت نکنند و بجای ایجاد خصومتها و کسب خستگیها در جهت تفاهم و همکاری قدم بردارند، میبایستی بجای اصرار و لجاجت در اطلاق "پلنوم" به نشست دسامبر ۱۹۸۲، بهمان نحوی که بعضی از اعضاء کمیته مرکزی پیشنهاد کرده بودند، یک جلسه مقدماتی از اعضاء کمیته مرکزی که شرکتشان مورد اختلاف و در تناقض با تصمیمات پلنوم وسیع ۱۷ نبود دعوت میشد. و در آنجا تمام مسائل گروهی و مورد اختلاف و از جمله همین مسئله فوق الذکر را در محیط رفیقانه و بشکل اصولی حل میکردند تا با تفاهم بسوی یک پلنوم بزرگ با شرکت کادرها قدم برداریم.

متأسفانه عدهای که مصمم بودند به ترتیبی شده ماشین رایشی

برای پیشبرد نظریات گروهی و تصرف رهبری حزب سرهم بندی بکنند ،
واقعیت ها را انقض کرده و بایستی اعتنائی به نظریات رفقای کمیته
مرکزی نقشه های خود را پیاده میکردند .
رفقائیکه برای اولین بار در جلسات ما شرکت میکردند ، با غم و
اندوه میدیدند که چگونه همین عده بلوک و ارازا اول تا آخر جلسه در
تمام مسائل جزئی و کلی ، مهم و غیر مهم بمثابه تنوا حدی دستشان
بالا و پائین میرفت .

۳ - انتخابات هیئت سیاسی

ترکیب هیئت سیاسی که آنرا هم خودشان پیشنهاد کردند ، علیت
غائی تمامی تمهیدات قبلی را بطور عریانی بنمایش گذاشت .
ترکیب خاوری ، صفری ، لاهرودی و فروغیان که باین عده نوروزی را
راهم برای دکور با خواهش و تمنا و استفاده از دوستیهای قدیمی
صفری و لاهرودی با ایشان ، اضافه کرده بودند ، بهترین نشانگر
آن بود . وقتی اعتراض شد که این چگونه هیئت سیاسی است که هر
عضو در یک کشور است ، پر خاشجویانه پاسخ داده شد که "چرا محل
زندگی اعضاء هیئت سیاسی را فاش میکنید" !! مثل اینکه جای
این افراد برای اعضاء پلنوم مخفی است ! حقیقتا "طرح چینی
مسئله ای (بخصوص با توجه به مصاحبه های تلویزیونی که دیگر
"سری" باقی نمانده است) چقدر عامی و پیش پا افتاده است ،
بجز مورد رفیق خاوری ، بقیه چنان از شانس انتخاب شدن خود
نگران و مآء یوس بودند که علیرغم تقاضای مصرانه تعدادی از
اعضاء کمیته مرکزی که میخواستند انتخابات هیئت سیاسی طبق
اساسنامه با رأی مخفی صورت بگیرد ، با گستاخی و وقاحت کامل
بطور علنی رأی گیری کردند . چنانچه بخاطر دارید وقتیکه یکی
از اعضاء کمیته مرکزی به خاوری خطاب نمود که "شما از آن جهت
اساسنامه را زیر پا میگذارید که از نتیجه آن بیم دارید ، زیرا
اینجا عده ای نشستند که نان و آب و زندگی زن و بچه شان دست
شماست و میدانید که فقط در شرایط رأی گیری علنی به
کاندیدا های شما رأی خواهند داد" ، صفری از بغل دست خاوری
مرتب سو فله میکرد که بحرفش گوش نکن ، رأی بگیر !
در این شرایط بحرانی حزب که میبایستی به قانونیت و مشروعیت

تصمیمات کمیته مرکزی بخصوص درانتخاب رهبری حزب بیش از همه توجه میشد، تا اعتماد واقعی اکثریت کمیته مرکزی و قاطبه اعضا حزب تا مین گردد، گردانندگان "پلنوم" که فقط در فکر و ذکرانتخاب گروه معینی بودند، اساسنامه و توصیه های قدیمی ترین اعضا کمیته مرکزی ومنتخبین کنگره دوم حزب را زیر پا گذاشتند.

همین فضاحت عمل موجب شدکه از دودبیراسبق حزب یکی از شرکت در رأی خودداری نماید و دیگری همراه با تعدادی از اعضا اصلی و مشاور صریحا "رأی مخالف بدهند. رفقای سازمان فدائیان خلق که ناظران دوهناک این افتتاح بودند بقدری متاءثر شدند که رئیس هیئت نمایندگی آنها در پایان جلسه زارزار بحال ایسن پلنوم و آینده حزب کریست.

آنوقت رفقای هیئت رئیسه در اعلامیه خود، بدون احساس شرم، جلسه ای را که از نظر خلافاکاریها، نقض اساسنامه و زورگوئی ها، که ما نمونه هائی از آنرا در همین نامه ذکر کردیم و بقیه را خودتان مسلما "بخاطر دارید، بعنوان جلسه ای معرفی میکنند که "چه از لحاظ ماهیت تصمیمات متخذه، وجه از جهت سطح عالی اصولیت، قاطعیت و وحدت نظر مقام بس مهمی در تاریخ حزب ما احراز میکند" البته اگر قاطعیت را بمعنی زورگوئی و زورچپانی بگیریم، تنها صفت واقعی این پلنوم همان "قاطعیت" آنست. سرمقاله نشریه "راه توده" شماره ۷۳ تشکیل پلنوم را به برآمدن خورشید تشبیه میکند. "برگذاری پلنوم هیجدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران را رویداد عظیم، تاریخی و سرنوشت ساز، که هستی دوباره ای به جنبش مبارزاتی طبقه کارگر ایران و زحمتکشان بخشید" تلقی مینماید و به خورد خوانندگان میدهد!

بدلایلی که فوقا ذکر شدند، ما اعلام میکنیم که هیئت سیاسی کنونی مشروعیت، قانونیت و صلاحیت لازم را برای رهبری حزب ندارد و بحق مورد اعتراض و بی اعتمادی بخش مهمی از اعضا کمیته مرکزی قرار دارد و روز بروز هم اعتماد خود را در میان کادرها و اعضا و هواداران حزب از دست میدهد.

گردانندگان پلنوم برای اقناع جمله درپلمیک با رفیقی که

تفرقه و پراکندگی محل زندگی اعضاء هیئت سیاسی و نتیجه‌ها مشکلات عملی تجمع آنان و فقدان اجباری رهبری جمعی را مطرح میکرد، وعده میدادند که ترتیباتی پیش‌بینی شده است که رفقا بزودی در یکجا دور هم جمع شوند. اینک پیش از دو سال از "پلنوم" میگذرد، کوچکترین پیشرفتی در این زمینه حاصل نشده است، و املا "چنین خبرهایی نیست، عملاً" جلسات هیئت سیاسی هر چند ماه یکبار (سالی یکبار یا دوبار) آنهم بطور ناقص تشکیل می‌شود. رهبری جمعی بکلی از میان رفته است و کارهای اساسی حزب به طور انفرادی اداره میشود.

ظاهراً "تمام تشکیلات در غرب و در ایران در دست یک نفر است که حتی باریفیک هیئت سیاسی بغل دستی اش مشورت نمیکند. بقیه کارها هم در کشورهای سوسیالیستی در دست یک نفر دیگری است که دائم در سفر است و بقول خودش روی بال هواپیما میخوابد! در تمام این دو سال حتی یکبار یک نفر از اعضاء هیئت سیاسی برای سرکشی به سازمانهای حزبی به غرب نیامده است. حتی برای توضیح تصمیمات پلنوم و دفاع از سیاست و مشی خودشان جا بجا نشده‌اند. نارضایتی تمام حزب را فراگرفته است. حزب توده‌ای ما در بحران عمیقی فرورفته است، ماکه در میان رفقای حزبی هستیم و در برابر باران سئوالات و مسائل آنها قرار داریم از شدت نارضایتی و عصبانیت فزاینده آنان، برای آینده حزب سخت بیمناکیم.

بدون نظرخواهی و مشورت بنام کمیته مرکزی حزب توده ایران مرتباً اعلامیه منتشر میکنند، که یک تجاوز آشکار بحقوق و شخصیت افراد کمیته مرکزی است. اساساً "تا این حد بی‌اعتنائی با اعضاء کمیته مرکزی کم سابقه بوده است. در تمام این دو سال حتی یکبار چه حضوری و چه از طریق مکاتباتی در هیچ مسئله‌ای کوچک یا بزرگ با اعضاء کمیته مرکزی مشاوره‌ای صورت نگرفته است. ما بنوبه خود باین شیوه عمل غیردموکراتیک شدیداً اعتراض میکنیم و از سایر رفقای کمیته مرکزی هم طلب میکنیم که باین اعتراض ما بپیوندند. رفقا بخاطر دارند که در پلنوم کذائی ۱۸، این فکر از سوی تعدادی از اعضاء کمیته مرکزی مطرح شد، که جلسه کمیته

مرکزی دسامبر ۸۲ بعنوان "جلسه" برخی از اعضا، کمیته مرکزی و بیا یک جلسه مشورتی و تدارکاتی کمیته مرکزی محدود بشوند. نظر این بود که تصمیمات جلسه دسامبر مشورتی و موقتی باشد و کار اصلی آن تدارک یک پلنوم بزرگ با شرکت کادرها باشد و برای اداره امور جاری و تدارک پلنوم یک هیئت موقت تعیین بشود. این رفقا اصرار داشتند که باقیمانده انگشت شمار کمیته مرکزی با توجه به وضع مشخص آنان بتنهائی قادر و صالح برای رساندن کشتی طوفان زده حزب نیستند، لذا باید از کادرها کمک گرفت. ولی گردانندگان جلسه که با تمهیدات و نقشه از پیش تعیین شده آمده بودند، عجله داشتند. و لذا با اصرار، گردهم آئی تعدادی از اعضا، کمیته مرکزی را پلنوم ۱۸ خواندند تا تصمیمات آن قطعی باشد تا اینکه تا چند سال دیگر خیالشان راحت باشد. بهمین جهت وقتیکه در پایان جلسه مسئله پلنوم وسیع مطرح شد و وعده‌ای اصرار داشتند که تشکیل و تاریخ آن در بخش تشکیلاتی قطعنامه قید بشود گردانندگان جلسه نپذیرفتند و به وعده شفاهی اکتفا کردند. اینک بیش از دو سال میگذرد و کوچکترین خبر و دورنمایی هم بچشم نمیخورد.

برای درک ناتوانی و محدودیت مجموعه کمیته مرکزی خارج از کشور، کافیهست نظری گذرا با طرفیان خود بیا فکنیم. از ۱۶ نفر اعضا اصلی حاضر در پلنوم ۱۸، شش نفر به ترتیبی که در بالا یادآوری شد، در پلنوم هفدهم از ترکیب کمیته مرکزی خارج شده بودند و لذا دیگر جایی در اجلاسهای واقعی کمیته مرکزی نداشته و نداشتند. اضافه بر آنها لااقل سه تا پنج نفر از رفقا به علت بیماری شدید و کهنولت زیاد توانائی کار حزبی فعال و مؤثری ندارند (رفیق رادمش متاء سفانه دو ماه بعد از پلنوم از میان ما رفت). میماند پنج تا شش نفر! که سن متوسط آنها هم از هجده بالا است. اینست واقعیت دردناک کمیته مرکزی حزب تسوده

ایران! تازه ما در باره صلاحیت، کاردانی، تجربیات تشکیلاتی و سیاسی آنها صحبت نمیکنیم، که جای حرف بسیار است.

حسن نیت و عقل سالم ایجاب میکرد که برای تقویت بخش رایدار کمیته مرکزی (اعضای اصلی)، از اعضا مشاوریکه سلامت از ایران

آمده بودند، جای رفقای بسیاری که اینک از جرگه مبارزه خارج شده اند پربشود. حتی مسئله برگماری در دستور روز "پلنوم ۱۸" قرار گرفته بود. بهمین جهت پیشنهاد فیزی در آغاز جلسه کسه برگماریها بلافاصله صورت بگیرد و مشاورین حاضر در جلسه به اعضاء اصلی کمیته مرکزی برگماری شوند تا بتوانند از آغاز بطور فعال در کار جلسه شرکت داشته باشند، با مانور به آخر جلسه و موقع انتخابات موکول کردند. معلوم شد که گردانندگان پلنوم می خواهند رفتار و موضع گیریهای آنان را زیر نظر بگیرند.

از آنجا که اکثریت بزرگ این رفقا با شهادت و صداقت انقلابی و بدون حساب گیریهای بازاری، در برابر خلافکارها و زورگوئیهای گردانندگان پلنوم موضع گرفتند، نتیجه آن شد که وقتیکه موقع انتخابات رسید و تعدادی از رفقا مسئله کثویتاسیون را طبق وعده اول "پلنوم" مطرح کردند، گردانندگان "پلنوم" صراحتاً با انجام کثویتاسیون در "پلنوم" مخالفت کردند. خاوری علناً گفت که در آغاز جلسه موافق کثویتاسیون بود ولی حوادثی که در این دوسه روز اتفاق افتاد او را از این کار منصرف ساخت! یعنی از رفتارشان خوشمان نیامد!

ماجرای غمانگیز "پلنوم ۱۸" به آنجا رسید که اینک امور حزبی بدست عده ای افتاده است که هیچکدام سازمان حزبی و کادرهای حزبی را نمیشناسند. بعضی هامت های طولانی از ایران و جامعه خود و میدان مبارزه بدور مانده و در محیط های دیگر و جوامع دیگر مستحیل شده اند و اساساً "هویت ایرانی خود را از دست داده اند. آنوقت چنین افرادی، وقتیکه بطور پراکنده و بسا هزاران کیلومتر فاصله از یکدیگر قرار دارند و از تماسهای منظم و روزانه محرومند اساساً چگونه میتوانند از عهده رهبری سیاسی و تشکیلاتی حزبی که در جامعه بس بفرنج کنونی ایران مبارزه میکند برآیند؟

ندانم کاریها، بی برنامه گیها، بی اعتنائیها و عدم توانائی شان برای دادن رهنمودهای عملی برای کارهای حزب، بیاءس روز افزونی میان اعضاء و هواداران و کادرهای حزبی بوجود آورده است.

هنوز یک بررسی جدی و واقعی از سیاست و مشی حزب در سالهای انقلاب نکرده‌اند. تئوریهای من درآوردی "راه توده" را باین حساب که جا افتاده است، مبنای کار تبلیغاتی حزب قرار داده‌اند و چون اعتقادی به آن ندارند، لذا نشریات حزبی، التفاطی و پراز تفاوتناقص انکارناپذیری است. برخورد جدی و واقعی ب— سیاست و مشی حزب در انقلاب یک کار بسیار اساسی و اجتناب ناپذیر است.

رفقای عزیز! نیاید از نظر دور داشت که برخی از جنبه‌های اشتباه آمیز سیاست و مشی حزب ما در چند سال اخیر، خصوصاً "در رابطه با عدم شناخت ماهیت حاکمیت جمهوری اسلامی بر پایه، ولایت فقیه و عدم توجه به عواقب و پیامدهای کوتاه مدت و دراز مدت آن در روند انقلاب و آینده، جامعه، ایران، و همچنین اشتباهات مادر موضع گیری نسبت به آنچه که "خط امام" و خط امامیها نامیده می‌شد. چه از نظر خاستگاههای طبقاتی آنان و چه از جهت محتوای عمیقاً ارتجاعی و واپسگرایی نظریات و دیدگاههای اجتماعی و فرهنگی‌شان و چه بمناسبت جوهر و ذات عمیقاً "استبدادی، مطلق‌گرا و توتالیتاریستی سیستم دولت مداری آنها، از موجبات اصلی غافلگیر شدن حزب در آستانه، یورش به رهبری و شکست فزاینده بار حزب و سبب زای انزوای کامل مادر میان سایر نیروهای پوزیسیون مترقی و دموکرات - ملی کشورمان شده است.

حیرت آور است که هنوز هم رهبری کنونی حزب از موضع گرفتن صریح در برابر جمهوری اسلامی و نشان دادن آیت الله خمینی بمنابۀ مسئول اصلی در بوجود آوردن فاجعه، بزرگی که اینک انقلاب ایران و حزب ما را در کام خود فرو برده است، خودداری میکنند. عجب است که در تحلیل‌های اساسی این رهبری هنوز هم شعار سرنگونی این رژیم خونخوار و ارتجاعی که با سیاست‌های غلط و ماجسرا جویانه و جنگ طلبانه، خود کشور را بسوی نابودی میکشاند، مطرح نمی‌گردد.

رژیمی که همه آزادبها را زیر پا گذاشته، زندانها را از مبارزین انقلابی انباشته، رهبران و فعالین حزب ما را به زنجیر کشیده و نابود میکند، به سرمایه‌داری لجام گسیخته، آزادی چپاول بی

بندوباری میدهد، حقوق دموکراتیک زنان، کارگران و مردم ایران را پایمال میکند، با ادامه جنگ بی معنی و خانمانسوزی کشور را بنا بر روی میکشد و با تمرکز و انحصار قدرت در حاکمیت در دست روحانیون فقهایی ارتجاعی ترین و استبدادی ترین رژیم را بر کشور مستولی ساخته است، حزب طبقه کارگر ایران چه سنجی می تواند داشته باشد؟

در حالیکه همه سازمانهای مخالف، شعار سرنگونی حاکمیت جمهوری اسلامی را داده اند، در "پلنوم ۱۸" و تبلیغات روز مسره حزب "مبارزه عمده" مردم میهن ما را مبارزه علیه نیروهای ارتجاعی در حاکمیت محدود میکند! گویا هنوز هم چشم دوخته اند که با کنار زدن نیروهای ارتجاعی در حاکمیت، نیروهای اصیل خط امامی با "بینش اسلام انقلابی" و با کسوت "دموکراتیکهای انقلابی" قدر افراشته، با ردیگر آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی بر باد رفته را به ارمغان خواهند آورد!

اعضاء و هواداران حزب را برای تشکیل جبهه متحد خلق تشویق به فعالیت میکنند. اما بعلمت بی هووبی خاصیت بودن محتسوی شعارهای ما و مجهز نبودن اعضاء به پاسخهای درست و قانع کننده، به دهها سؤال سازمانهای سیاسی، که تا دیروز با آنها مسی جنگیدیم، موجب شده است که رفقای مانا چار از رودر روئی با سایر نیروها اجتناب کنند. حتی یک نیروی سیاسی کوچک و حاشیه ای هم نمیتوان یافت که حاضر به همکاری با حزب ما باشد. رهبری سیاسی کنونی حزب که بکلی جدا از تنه حزب و دور از صحنه و محسروم از برخورد و تماس با نیروهای سیاسی دیگر است، اصلاً در فکر کار سیاسی نیست. هم وغم او اینست که تعادل ناپایدار کنونی در حزب فعلاً بهم نخورد!

نشریات حزب و خصوصاً "نامه ارگان حزب" پراز تناقض گوئی و مملو از انحرافات نظری و سیاسی است. رفقا به این دلخوش کرده اند که نشریه ارگان منتشر میشود. حالابه آن بسنده نکرده، نشریه آرمان را هم به آن اضافه کرده اند. روشن است که اینها همگی برای تبلیغات است. میخواهند به رخ این و آن بکشند و کار خود را توجیه بکنند. اینکه محتویات این نشریات چه هست و در چه

سطحی است، برایشان مهم نیست. مهم برای اینها اینست که گزارش بدهند نشریه داریم، مهم برای اینها اینست که بگویند رادیو داریم! حالا صدای رادیو بگوش کسی نمیرسد و مطالب آن دردی رادوا نمیکند برایشان مهم نیست.

رفقای عزیز! چه باید کرد؟ آیا باید دست روی دست گذاشت و منتظر ماند تا معجزه‌ای رخ دهد تا عده‌ای که با این کیفیت و دغل کاریها رهبری حزب را غصب کرده‌اند، سر عقل بیایند و به شکل دموکراتیک و دلسوزانه بمسائل حزب و رهبری آن چاره اندیشی کنند؟ اگر اینها در این فکر بودند و دلسوزی داشتند و آزادی عمل داشتند، اصلاً راضی میشدند تا کار به اینجاها بکشد؟

امروز که همه اسرار حزب و مسائل پشت پرده و معضلات داخل کمیته مرکزی حتی در جزئیات آن، از زبان و قلم رهبران طراز اول حزب بازگوشده و میشود، بسیاری از کادرها و رفقا آزما می پرسند و بازخواست میکنند که چرا در مقابل این همه خلافکاریها و تجاوزات به حقوق حزب، ماساکت مانده بودیم. چرا به مقاومت و طغیان برخاستیم. حزب ما دیگر آن حزب در بسته و اسطوره‌ای سابق نیست بت‌ها همه شکسته است. بسیاری از ارزشهای مقدس سابق از بها افتاده و از میان رفته‌اند. سکوت بیش از اینها جایز نیست.

رفقا! ادامه این وضع به گسیختگی‌ها و گسیختگیها به انشعاب و تلاشی حزب توده، ایران خواهد انجامید. بیائیم و تادیر نشده است دست بدست هم بدهیم تا بلکه حزب از این یرتگاه خلاصی یابد چنین کار پر مسئولیت و بزرگی با این ندانم کاریها، بی توجهی‌ها و سیاست بازی بهر جهت، وقت گذرانی‌ها و تئوری بافیها برای توجیه اشتباهات و نقائص اساسی و بنیادی حزب امکان پذیر نمی باشد. حداقل کارموی شر و اساسی که بنظر ما میرسد، تادرچارچوب حزب و با حفظ یکپارچگی آن راه حلی برای خروج از بحران بیابیم: همان تشکیل پلنوم بزرگ با شرکت وسیع کادرهاست که بر اساس معیارها و ضوابط از قبل تعیین شده به این جلسه دعوت خواهند شد، تا جای اعمال غرض و حب و بغض نباشد و واقعاً "کادرهای درجه اول حزب که بار کار حزب را در ایران انقلابی بدوش میکشیدند بتوانند در تعیین سرنوشت حزب توده، ایران نقش قاطعی بازی کنند

زیرا تشکیل پلنوم دیگری با همان کیفیت "پلنوم ۱۸" منتها با تعداد بیشتر و با یکا بردن همان دغلاکاریها در دعوت افراد و اداره جلسات ولو اسم پلنوم وسیع هم به آن داده شود دردی را دوا نخواهد کرد.

این پلنوم بزرگ به بررسی همه جانبه سیاست و مشی حزب در چهار سال انقلاب پرداخته و در نهایت صداقت و شجاعت اشتباهات و نواقص کار رهبری را در این دوره ارزیابی نموده، برنامه عملی قابل پذیرشی را تدوین خواهد کرد.

پلنوم بزرگ به برگماری تعداد لازم افراد برای تقویت کمیته مرکزی پرداخته و رهبری سیاسی را انتخاب خواهد کرد. انجام انتخابات با رأی مخفی، اطمینان بخش ترین تضمین برای تأمین آزادی کامل انتخابات و در عین حال احترام به اساسنامه حزب میباشد.

در این پلنوم، بمثابه یک کنفرانس بزرگ حزبی و همانند پلنوم وسیع چهارم حزب، شرکت کنندگان از حقوق مساوی برخوردار بوده دارای رأی قطعی در تمام تصمیمات و از جمله در انتخابات خواهند بود، کمیته مرکزی حزب باید در آغاز جلسه تعهد نماید که این اصل را پذیرفته و تا به آخر به آن وفادار بماند. با توجه به خلوت وسیع این پلنوم و حقوق و وظایف ویژه آن و با در نظر گرفتن اشکالات اساسی در هئیت سیاسی موجود (خارج از کشور) که فوفا" به آنها اشاره رفت، تدارک این پلنوم از نظر تهیه و تدوین اسناد، تعیین معیارها و ضوابط و ملاکها و کنترل نتایج آن، بعهده یک کمیته تدارکی مرکب از اعضاء کمیته مرکزی و کادرها گذاشته خواهد شد.

از آنجا که هدف اساسی از تشکیل این پلنوم تلاش برای حل مشکلات حزب و تاءمین پایه های واقعی هماهنگی و یکانگی حزب میباشد، ترکیب این کمیته باید طوری باشد که اطمینان خاطر بخش اعظم اعضاء کمیته مرکزی و کادرهای حزبی را تاءمین نماید.

گردهم آئی اعضاء کمیته مرکزی (اصلی و مشاور)، برای تبادل نظر و تصمیم گیری درباره پیشنهادات فوق و تدارک عملی پلنوم بزرگ ضرورت فوری دارد.

در جریان تدارک این پلنوم بزرگ و از همین حالا، نظر ما اینست که سازمانهای خارج از کشور بطور دموکراتیک بازسازی شوند، بنحوی که همه واحدها و ارگانهای حزبی از پائین بیالاً انتخابی شده و اصل کار جمعی و دموکراتیک، جایگزین وضع انتصابی و بوروکراتیک فعلی شود. اصل دموکراتیزاسیون سازمانهای حزبی و عملکرد اشکال دموکراتیک و جمعی کارهای حزبی باید بشیوه متداول زندگی حزبی مبدل شود. زیرا حزبی که میخواهد در جامعه عقب افتاده و قرنهای استبداد زده ایران یک رژیم دموکراتیک استواری را پدید بیاورد، باید قبل از همه در داخل خود و در روابط داخلی خود کاملاً صادقانه و بیکیروتانه آخر زندگی دموکراتیکی داشته باشد.

بررسی اجمالی تاریخ گذشته حزب نشان میدهد که بسیاری از اشتباهات و نقائص اصلی کار سیاست حزب، درست ناشی از همین فقدان دموکراسی حزبی و رهبری جمعی بوده است. نمونه مبتذل آنرا هم رفقا در "پلنوم ۱۸ ام" مشاهده کردند.

رفقای گرامی! ما اعضاء کمیته مرکزی، اعضاء کنندگان این سند که امکان ملاقاتهای مکرر و بحث درباره مسائل مبتلی به حزب را داشته ایم، خصوصاً آنکه احساس و اطمینان داریم که فارغ از هرگونه فشار و محظور و تنگنا هستیم و بجز فشار وجدان و احساس مسئولیت کامل حزبی، محرک دیگری نداریم، وظیفه خود دانستیم که در این وضع بحرانی حزب و ندانم کاریهای "رهبری" و نبودن جلسات منظم کمیته مرکزی به تک تک شما رفقای کمیته مرکزی مراجعه کرده و از شما بخواهیم که برای اجرای خواستهای حداقل قانونی و منطقی فوق دست یکدیگر را بگیریم تا همراه با کادرهای حزبی و اعضاء و هواداران، حزب توده ایران را از این بن بست یکبار برای همیشه نجات بدهیم.

چکیده و عماره فکر ما با استفاده از تجربیات تلخ و اندوه بار حزب توده ایران اینست که فقط با بررسی انتقادی وجدی گذشته حزب و بیان صادقانه اشتباهات خود و بریدن از تمام شیوهها و روابط نادرستی که در تاریخ چهل ساله حزب ما را همیشه در بزنکها بر باد داده اند، میتوان اعتماد اعضاء و هواداران و مردم

زحمتکش را دوباره جلب نمود و جای واقعی و نوین حزب توده^۶ ایران را در میان همه نیروهای مترقی و دموکراتیک - ملی کشورمان بازیافت .

رفقا! نظریات و در صورت امکان همبستگی و پیوستن خودتان را با پیشنهادات و نظریات ما به ما و سایر اعضاء کمیته^۷ مرکزی برسانید بخاطر داشته باشید که این "هیئت سیاسی" بدون یک فشا واقعی و جدی تکان نخواهد خورد و باندانم کاریهها و ناتوانیهای خود حزب را به فنا خواهد کشید .

توجه داشته باشید که رهبری طبقه^۸ کارگروانجام وظایف کمونیستی، قبائی نیست که فقط به قامت حزب توده^۹ ایران دوخته باشند و یا در انحصار ما باشد . تا طبقه^{۱۰} کارگرو زحمتکشان در ایران هستند، ایدئولوژی اوهم زنده است و سازمان یی سازمانهای سیاسی خود را هم بوجود خواهد آورد . اگر ما از انجام وظایف تاریخی خود غافل بمانیم ، هستند نیروها تیکه بجای ما عمل خواهند کرد و مسلما "پرچم را از دستهای لرزان و بی رمق کسانی که هم اکنون رهبری حزب توده^{۱۱} ایران را غصب کرده اند خواهند گرفت و باقیمانده های حزب توده^{۱۲} ایران را هم بدنبال خود خواهند کشید .

با سلامهای رفیقانه

ایرج اسکندری ودو امضای دیگر

ایرج اسکندری پس از ترک مجدداً ایران مخالفت خود را با رهبران دیگر حزب بخصوص در زمینه سیاست حزب نسبت به رژیم آیت الله خمینی تشدید کرد. اما در همان زمان دکتر کیانوری اعلام کرد که اختلاف نظر اسکندری با سیاست حزب تا زگی ندارد و اخیراً "باز همان مخالفت‌های خود را با سیاست حزب آغاز کرده است، کیانوری این مطلب را قبل از بازداشت بیان کرد و گفت: "امیدواریم که او در این زمینه زیاد از راه حزب دور نشود".

نامه به کیهان

آقای سردبیر محترم!

کیهان ۲۵ بهمن ۱۳۶۳ (چاپ لندن) نوشته‌ای از آقای محمدابوفاضلی تحت عنوان: "یک رهبر سابق "حزب توده" پرده‌ها را کنار میزند، منتشر ساخته که در آن یکی دوبار هم نامی از اینجانب برده شده است. خواهشمندم دستور فرمائید توضیح زیر را در یکی از شماره‌های کیهان درج نمایند.

آقای ابوفاضلی که نوشته خود را به بررسی و نقد دو جلد کتابی که آقای انور خامه‌ای تحت عنوان "پنجاه نفر... و سه نفر" و "فرصت بزرگ از دست رفته" تالیف نموده و در تهران با تصویب وزارت ارشاد اسلامی "انتشار یافته است، تخصیص داده اند، در پایان

بررسی خودلطفاً تکلیفی هم برای اینجانب معین فرموده و مرقوم داشته‌اند: "ابرجاسکندری هم که یکی دو ماه پیش در روزنامه" لوموند به جوابگویی و دفاع از حزب توده برخاسته است وظیفه دارد خاطرات خود را نشر دهد تا از مجموع این نوشته‌ها ما کمک‌شنگان وادی حیرت به راهی رهنمون شویم".

از لحن امرانه و غیردوستانه‌ای که نویسنده مقاله در این جمله نسبت به اینجانب اتخاذ کرده است پیداست که از واکنش من نسبت به مقاله‌ای که آقای پرویز نقیبی سال گذشته در روزنامه "لوموند" تحت عنوان: "راه‌پیمائی در از مدت ک.گ.ب. در ایران" انتشار داده و تاریخ حزب توده، ایران را به شیوه‌ای روکامبول مانند درآورده است، خرسند نیست و ظاهراً "اینکه من به رد اتهامات مقاله، مزبور برخاسته‌ام پسند خاطر ایشان قرار نگرفته است".

در واقع مدت بیش از دو سال است که حمله و هجوم به حزب توده، ایران نه تنها در ایران به صورت یکی از ارکان تبلیغات رژیم خمینی درآمده است بلکه اکثر انتشارات و مطبوعات خارج از کشور نیز ضمن پیوستن به آن در تشدید این تبلیغات کوشش قابل توجهی می‌کنند. گویی میان رژیم ارتجاعی و وابستگرای تهران و برخی از افراد و سازمان‌هایی که ادعای ترقیخواهی و استقرار دموکراسی و آزادی را دارند از این لحاظ اختلافی نیست. حکم عام و کلی است که اکنون باید از میدان خالی استفاده کرده و هر تهمت و ناسزائی را انتشار سازمان سیاسی ای نمود که علیرغم همه اشتباهات، نارسائی‌ها و کجروی‌ها بیش از ۴۳ سال در صحنه سیاست داخلی و خارجی ایران نقشی ایفا نموده است.

در اینکه دو جلد کتاب انور خامه‌ای، آقای ابوظافی را سخت تحت تأثیر قرار داده کوچکترین تردیدی نمی‌توان داشت. بررسی نویسنده، محترم در واقع جز توصیف تأئیدآمیز از دو کتاب "پنجاه نفر..." و "سه نفر" و "فرصت بزرگ از دست رفته" چیز دیگری نیست. مقصود من این نیست که همه مطالبی را که خامه‌ای در دو کتاب خود آورده نفی کنم و آنها را سراسر نادرست یا دروغ بشمارم. وی بویژه در جلد اول کتاب (تا آنجا که به خود مرکزبینی اولطمه‌ای وارد دنیا ورده است) مسائل را بصورت عینی و درست مطرح نموده و

حتی میتوان برخی از توصیفات و جهره‌پردازی‌های او را موفقیت‌آمیز خواند. خامه‌ای در جلد اول وقایعی را نقل میکند که خود در آنها شرکت مستقیم داشته است لذا جز در مواردی که وقایع به خود پسندی شدید و بی‌ما رگونه، اولطمه‌ای وارد نمی‌کند و نقش وی را در لو دادن بسیاری از افراد ۵۳ نفر آشکار نمی‌آورد. حوادث را درست مطرح میکند. در صورتیکه در جلد دوم، به ادعای اینکه گویا وی در همه مسائل حزب توده، ایران (از بنیادگذاری گرفته تا آخر) وارد بوده و حتی در جزئیات آنها شخصاً دخالت داشته، مطالبی می‌آورد که غالباً "میتواند فقط بعنوان نقل قول یا شنیده‌های دست دوم تلقی گردد."

ولی "بررسی" آقای ابوفاضلی نه تنها این واقعیت را در نظر نمی‌گیرد بلکه بایک نیش قلم مندرجات دو کتاب خامه‌ای را درست مورد تأهید قرار میدهد و مینویسد:

"این بنده را، که خود سالهای دراز عضو حزب توده بودم و در سطح فعالان پرکار این حزب، با غالب صاحبان نامهای سرشناس و معروف این حزب آشنائی نزدیک داشته‌ام، خواندن این دو جلد کتاب بیش از همه کتابهای دیگری که درباره حزب توده خوانده بودم و مسائلی که خود با آنها برخورد داشته‌ام، تحت تأثیر قرار داد و بنظر من آنچه خامه‌ای نوشته است میتواند بی هیچ قصد و غرضی فقط شرح وقایع باشد."

شما بردارید این دو جلد کتاب را ورق بزنید. همه جا در عین اینکه خامه‌ای خواسته است تلویحاً "خود را در زمره رهبری حزب قلمداد کند با تردستی تمام از ذکر سمت و مقامی که گویا در ارگانه‌های رهبری حزب (کمیته مرکزی موقت، کمیته مرکزی، کمیسیون تفتیش کل، کمیته ایالتی تهران و غیره) اشغال میکرده احتراز نموده است."

خود خامه‌ای در "فرصت بزرگ از دست رفته" صفحه ۱۱۳ ضمن شرح جریان نخستین کنگره حزب درباره خودش مینویسد: "من در خود کنگره چون نماینده نبودم هیچ نقشی نداشتم اما در خارج از کنگره یا با اصطلاح در پشت سن آن فعالیت فراوانی برای پیروزی اصلاح طلبان می‌کردم. در جلسات کنگره فقط دوباره بعنوان

میهمان و تماشاچی حضورداشتم و در یکی از این جلسات بود که محمد پیژوه از افراد برجسته ۵۳ نفر (جل الخالق) ضمن تعریف و تمجید از مبارزات سابق و فعالیت لاحق من در روزنامه‌های حزبی سوسیال "رهبر" و اظهار تأسف از اینکه هنوز عضو حزب نشده‌ام پیشنهاد کرد که کنگره به من توصیه کند که عضویت حزب را بپذیرم. کنگره با کف زدن ممتد پیشنها را تصویب و از من تقدیر کرد. در تعقیب همین جریان هنگامی که اعزازی مسؤول کمیسیون تشکیلات از من پرسید "معرف‌ها را کی بنویسم؟" چون دو نفر معرف برای هر عضوی لازم بود من گفتم معرف من کنگره است و خودت هم میدانی. گفت این کار سابقه ندارد گفتم حالا سابقه پیدا میکند. بالاخره کمیته مرکزی تصویب کرد و در کارت عضویت من معرف را نخستین کنگره حزب نوشتند. سپس مغرورانه می‌افزاید: "از این جهت کارت عضویت من در تمام تاریخ حزب توده و شاید تمام احزاب دنیا منحصر بفردیود! البته "برجستگی محمد پیژوه" در گروه ۵۳ نفر فقط از جهت اقداماتی بود که بر اثر بیماری جنون از او سر میزد و مایه تأسف زندانیان سیاسی و خرسندی مأموران زندان بود. آخرین اقدام برجسته او هم معرفی انور خامه‌ای به عضویت حزب است. زیرا کمی بعد، از صحنه فعالیت حزبی خارج میگردد. (درباره این شخص به شماره ۲۹ کیفرخواست دادستان که در پایان کتاب اول خامه‌ای چاپ شده است مراجعه شود).

بدینسان دروغ‌شاخداری که خامه‌ای در سر آغاز کتاب "فرصت بزرگ از دست رفته" قالب زده و خود ستایانه نوشته است "سالهایی که من در حزب توده و جزور رهبران سرشناس آن بودم (۱۳۲۵ تا ۱۳۲۶) فاش میشود. در واقع چگونه میتوان کسی را که به اعتراف خود تا کنگره اول (مرداد ۱۳۲۳) هنوز عضو حزب نبوده در شمار "رهبران" آنهم "رهبران سرشناس" حزب تلقی نمود؟

نادرستی‌ها، نارسائی‌ها و افسانه‌سازیهایی خامه‌ای را در هر دو جلد کتابش میتوان برپایه فاکت‌های مسلم فاش ساخت. ولی چنین عملی از هدف این کوتاه‌سخن بیرون است و باید مشروح‌تر و مفصل‌تر در نوشته دیگری به آن پرداخت.

اما مسأله کلی و مهمی که وظیفه دارم از هم اکنون متذکر مردم

اینست که برای بیرون رفتن از "وادی حیرت" بدواً باید میان حزب توده، یعنی سازمانی که بهمت عده‌ای از میهن پرستان، آزادخواهان و سوسیالیستهای ایرانی مستقلاً و خالی از هرگونه وابستگی تشکیل شده و با موفقیت به سیج توده‌های مردم برای حفظ استقلال و تمامیت ایران و جلوگیری از برگشت هر گونه دیکتاتوری پرداخته است، با جریانهای ناسالمی که بعداً به دست عوامل معینی (از جمله دوستان نزدیک انور خامه‌ای) سازمان حزبی را رفته رفته به مسیری خلاف این هدفها انداخته و حزب را عملاً "بصورت عاملی منفعل درآورده است فرق گذاشت."

من از آن حزب توده‌ای که با شرکت افرادی سرشناسی چون سلیمان میرزا، امیرخیزی، شمس زنجانی، ابوالقاسم موسوی تبریزی، عبدالقدیر آزاد و عده‌ای از ۵۳ نفر تشکیل شده و بر پایه برنامه‌های میهن پرستانه و دموکراتیک به جلب توده‌های مردم (کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران ترقیخواه) پرداخته، همراه با اتحاد علیه هر نوع دیکتاتوری و استعمار ایران فراخوانده است، دفاع کرده و همواره دفاع خواهم کرد. امروز دیگر مخالفت و مقاومت و مبارزات من در برابر عواملی که کوشیده‌اند سازمان حزبی را به مسیری بکشانند که با استقلال حزب تعارض دارد برکسی پوشیده نیست. همین دو کتاب خامه‌ای، علیرغم همه بدگویی‌هایی که از من کرده است، این مبارزه و مقابله با عوامل مزبور را نشان میدهد.

بنابراین تنها "مجموع نوشته‌ها" نیست که میتواند دوست گمگشته ما را از وادی حیرت بیرون آورده براه درست رهنمون گردد. باید نوشته‌ها را با دید نقادانه و منطقی مورد توجه قرار داد. دروغ را از راست جدا ساخت، سهم تبلیغات مغرضانه دشمن از سوئی و اغراض فردی نویسندگان را از سوی دیگر تشخیص داد و آنگاه آنچه قابل قبول است پذیرفت. تأسف در این است که آقای ابوفاضلی پیش از چنین بررسی خلاق تصدیق در بست و مطلقاً به مندرجات کتابهای انور خامه‌ای داده‌اند و سپس انتظار دارند که نوشته دیگران (از جمله من) رهنمون ایشان برای بیرون رفتن از "وادی حیرت" گردد!

نوشته‌های اخیر احسان طبری در روزنامه، اطلاعات تحت عنوان "کژراهه" نیز، که حاوی حملات مستقیم به شخص اینجانسیب و تکرار افسانه‌ها و پندارهای باطل خامه‌ای بوسیله، طبری است در عین جانبداری از انور خامه‌ای با روشنی تمام منشاء واحد این تبلیغات را عیان می‌سازد.

نگاهی به کتابهای خامه‌ای بیان‌دازید و ببینید که وی درباره احسان طبری چه گفته و چگونه او را رسوا ساخته است.

پس چرا طبری ملاحظه، اورا می‌کند و با احترام از او یاد می‌کند؟ تردیدی نیست که "وزارت ارشاد اسلامی" میتواند اطلاعات جالبی در این باره در دسترس "گمگشتگان وادی حیرت" قرار دهد.

پاریس، ۱۴، مارس ۱۹۸۵

ایرج اسکندری

ایرج اسکندری در آبان ماه ۱۳۶۳ در پاریس بود. در دو بار ملاقاتی که با هم داشتیم مطالبی بیان داشت که من خلاصه‌ای از آنها را در همان موقع بصورت یادداشت‌های زیر تنظیم کرده‌ام.
باقر مؤمنی

پای حرفهای ایرج

درباره آزادی پنجاه و سه نفر

پس از حادثه سوم شهریور یک ربع از حبس‌ها را تخفیف دادند. در نتیجه آنهایی که مدت زندانشان کم بود، و از جمله خود من، مرخص شدند. من از همان روز اول در تلاش بودم که بقیه رفقا را هم از زندان بیرون بیاوریم. در آن زمان "آهی" وزیر دادگستری بود. من برای این کار پیش او رفتم ولی او به من گفت تو به دیگران کاری نداشته باش، تو بیا اینجا من پست مدیر کلی بتو میدهم. به او گفتم تو نمیتوانی این کار را بکنی برای اینکه من محکوم هستم و فعلاً از حقوق اجتماعی محروم. اگر بخواهی این کار را بکنی باید یک لایحه عفو عمومی تنظیم و پیشنهاد کنی که محرومیت اجتماعی من و دیگران از بین برود. قصد این بود که با یک عفو عمومی رفقا را از زندان آزاد کنیم. بدنیال همین گفتگو من طرحی تهیه و به او پیشنهاد کردم و او هم قول مساعد داد.

یکی دو روز پس از این مذاکرات، در سرچشمه با نوشین قدم میزدیم. نوشین ناگهان گفت بیا پیش مسئول روابط بازرگانی شوروی برویم (۱) و از او بخواهیم که در کار آزادی رفقا مداخله کند. هیچکدام از ما مطلقاً چیزی از وضع روسها و اسم مسئولان و غیره نمیدانستیم ولی بطرف اداره بازرگانی شوروی رفتیم. به نگیهان دم در مراجعه کردیم و او وقتی فهمید که ما قرار قبلی

۱- روابط بازرگانی شوروی در کوچه پا منارون نزدیک سرچشمه است

برای ملاقات نداریم رفت سؤال کرد و برگشت و اسم و مشخصات و هدف ما را از ملاقات جویا شد. بعد رفت و دوباره برگشت و این بار ما را به اطاق رئیس اداره بازرگانی راهنمایی کرد. او خودش را معرفی کرد و ما تازه اسم او را فهمیدیم (۱). او به ما گفت شما اقدامتان را از طریق وزارت دادگستری ادامه بدهید و اگر تا یک هفته دیگر خبری نشد به اینجا بیایید. من یک افسر و یک سرباز به شما میدهم، همراه آنها بروید و رفقایان را از زندان بیرون بیاورید.

من خیلی خوشحال، بلافاصله یک جعبه شیرینی خریدم و به زندان بردم و به رفقا گفتم که تا یک هفته دیگر خودم میایم و همهتان را آزاد میکنم و مخصوصاً "به علوی که دچار دیپرسیون بسود اطمینان دادم".

البته پیش از پایان یک هفته عفو عمومی داده شد و رفقای ما همه آزاد شدند. ظاهراً "شورویها در همان موقع به دولت وقت فشار لازم را آورده بودند".

از مطالب جالب اینکه نماینده اداره بازرگانی شوروی احوال روستا را از ما پرسید و به دیدار او خیلی اظهار علاقه کرد. او به ما گفت یک زندانی قدیمی بنام روستا در بین شما بود. اگر ممکن است او را پیدا کنید و بگوئید بیاید مرا ببیند. روستا در آن زمان در ساوه در تبعید بود و هر روز باید به شهربانی میرفت و دفتر امضاء میکرد. من را نندهای را که ماشین سواری داشت همان شب پیدا کردم و به او پول دادم و او را شبانه روانه ساوه کردم و در یک یادداشتی برای روستا نوشتم که بدون معطلی با همین ماشین به تهران بیاید و فکر امضای دفتر شهربانی را هم نکند. روستا هم شبانه راه افتاد و به تهران آمد و قضیه تبعید او هم خود بخود منتفی شد.

۱- اسکندری از او سه نام "شالیکیان" با حیزی نزدیک آن گفت که تلفظ دقیق آن در خاطر من مانده.

یک شب سرهنگ آذر و دانش (۱) در شیران پیش من آمدند و گفتند که ما می‌خواهیم در گرگان یک رشته از یادگان هارا خلع سلاح کنیم علت و نتیجه این کار را پرسیدم، گفتند چون ارفع (۲) به عده‌ای از ما مشکوک شده و می‌خواهد ما را به شهرهای مختلف تبعید کند ما ناچاریم این کار را بکنیم، بعلاوه این خودش یک کاری است تا بعد ببینیم چه میشود.

من با تصمیم آنها مخالفت کردم و گفتم این کاری فائده‌ایست، که آخرش چه بشود؟ چون اصرار کردند به آنها گفتم من که بتنهائی نمیتوانم تصمیم بگیرم و مسئله را باید با کمیته مرکزی در میان بگذارم.

فردای آن روز سرهنگ آذربالبا س شخصی به کلوب حزب آمد که من نتیجه را به او بگویم، من مسئله را در کمیته مرکزی مطرح کردم و رفقا با اتفاق آراء مخالفت کردند. من این تصمیم را به سرهنگ آذر ابلاغ کردم و او بسیار ناراحت شد. باید این توضیح را اضافه کنم که کامبخش بعطت مسافرت به قزوین در این جلسه کمیته مرکزی حضور نداشت.

دو شب بعد از آن روز افسرها با یک اتوبوس از تهران بطرف خراسان راه می‌افتند. از قرار معلوم در این دوروز کامبخش از مسافرت بر میگردد و پس از تماس با سرهنگ آذر برای افسران اتوبوس تهیه میکند و آنها را روانه میکند. بدون شک کامبخش این تصمیم را با موافقت و بدستور مسئولین ک.گ.ب. گرفته بود و اقدام کرده بود اما پس از شکست "قیام" یک روز کامبخش در فراکسیون مجلس از من پرسید تو با اقدام افسران موافقت کرده بودی؟ من از حرف او تعجب کردم و گفتم من نه تنها نظر مخالف کمیته مرکزی را به او گفتم بلکه خودم هم در اساس مخالف بودم و قبلاً هم مخالفت خود

۱- دانش در آن موقع یک افسر ارتش و طاهرا "درجه" سروانی داشته است.

۲- ارفع رئیس ستاد ارتش بود.